

## آن روی دیگر کردستان قبل از یورش نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۵۸

صد سال اخیر تاریخ خودیژه کردستان را به نمایش می‌گذارد. با سرکار آمدن رضا شاه، کردها با سیاستهای تمرکزگرایانه، متحدالشکل کردن لباس، واحد نمودن زبان، که به تبع آن ممنوع شدن فرهنگ، زبان و تاریخ غیر فارس بود، به مخالفت برخاستند. جنبش سمکو نماد مقابله کردها با رضاشاه بود. با روی کار آمدن محمد رضاشاه، کردها به رهبری قاضی محمد و حزب دمکرات کردستان در همکاری با فرقه دمکرات آذربایجان، جمهوری کردستان و جمهوری آذربایجان را بنیاد نهادند. بعد از سرکوب و برچیده شدن حکومت ملی آذربایجان و کردستان، مبارزات مردم کرد علیه نظام پهلوی ادامه پیدا کرد و در سال ۱۳۴۶ و ۴۷ به مبارزه نظامی کشیده شد!

کردها در آخرین سال حکومت محمدرضا شاه، مبارزه سیاسی- فرهنگی گسترده ای را آغاز کردند، که تشییع جنازه عزیز یوسفی نویسنده، مترجم و زندانی سیاسی رژیم پهلوی در روز چهارشنبه ۱۷ خرداد ۱۳۵۷ سرآغاز آن بود که به تظاهرات مردم مهاباد و شهرهای اطراف تبدیل شد. از آن تاریخ به بعد کردستان راه دیگری را برگزید، که با راه قیام کنندگان قم (۱۳۵۶) و تبریز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ متفاوت بود، در قم و تبریز آخوندها ساکنان مبارزه علیه شاه بودند و در کردستان مردمان لائیک، چپ و ملی مبارزات مردم علیه شاه را پیش می‌بردند!

از تابستان سال ۱۳۵۷ فعالیتهای فرهنگی، هنری و ادبی در شهرهای کردستان گسترش پیدا کرد. گروههای موسیقی، تئاتر، ادبیات و حتا فلسفه بطور علنی اظهار وجود کردند و در برخی از شهرها انجمن علمی و ادبی راه انداخته شد. در مدارس، فرهنگ و هنر، خانه جوانان، کاخ جوانان و در شهرهاییکه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان وجود داشت، مراسم و برنامه های مختلف برپا می‌شد و شاعران، نویسندگان، هنرمندان و فعالین سیاسی در ملا عام ظاهر می‌شدند و برای اولین بار آثار خود را به زبان کردی و فارسی در رابطه با مسائل کردستان ارائه می‌دادند و جو هنری، فرهنگی و فکری از دست وابستگان رژیم شاهنشاهی رها شده بود و به دست دانش آموزان، معلمان، دبیران، دانشجویان، کارمندان، نویسندگان، شاعران و هنرمندان کرد منتقل شده بود و فضای شهرها بهیچوجه جنبه اسلامی و دینی نداشت و حتا مساجد به محل تجمع مردمی تبدیل شده بود، که در آن بحثهای فلسفی- سیاسی پیش برده می‌شد. روحانیون شاخص کرد در شهرهای کردستان در آن مقطع همراه این حرکت بودند و کمترین تلاش از طرف آنان برای مذهبی کردن حرکت سیاسی مردم دیده نمی‌شد و اگر اقلیتی هم وجود داشت، خاموش و ناپیدا بود.

هرچند در بسیاری از شهرهای کردستان آخوندهای وابسته به جریان خمینی در حالت تبعید بسر می‌بردند و در ارتباط با افراد شیعه شاغل در کردستان بودند، اما این افراد هیچوقت نتوانستند بر روند سیاسی- فرهنگی جاری در کردستان تاثیر بگذارند. این افراد شاهد جریان سیاسی در کردستان بودند و تشخیص داده بودند که مسیر سیاسی مردم کرد با مسیر سیاسی خمینی یکی نیست، هرچند هر دو خواستار سرنگونی حکومت پهلوی بودند. افرادی از قم به شهرهای کردستان فرستاده شدند، تا شاید در جریان تظاهرات بتوانند شعارهای تهران، قم، اصفهان و تبریز را به میان مردم کرد بکشانند، اما این فرستادگان که قبل از همه با روحانیون کرد در تماس بودند، توفیقی حاصل نکردند. در این فاصله زمانی دامنه فعالیت سیاسی در کردستان گسترش یافته و سفرهای سیاسی برای تقویت و هماهنگی میان شهرهای کردستان صورت می‌گرفت که در ادامه به شهرهای آذربایجان از جمله تبریز، آذرشهر، اورمیه، خوی، شاپور، ماکو، نقده، میاندوآب، تکاپ گسترش یافت و برنامه ها و فعالیتهای مشترکی با نیروهای چپ و دمکرات این شهرها سازماندهی شد، که فعالیتهای دوران دو جمهوری کردستان و آذربایجان را در یادها زنده می‌کرد.

بنابراین هسته اصلی تشکیل دهنده گروه خمینی، بطور دقیق از همان اوائل می‌دانستند که کردستان، از هر نظر بافت دیگر و مسائل دیگری دارد که در چهارچوب فکر، اندیشه و برنامه آنها و حکومتشان نمی‌گنجد و در ادامه مشخص شد که مردم کردستان خود را در جریانات سراسری نظیر نیروهای مذهبی خمینی، مجاهدین و نیروهای ملی مانند جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب پان ایرانیست و دیگران، باز نیافتند، بلکه به احزاب کرد پیوستند.

شاپور بختیار آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی که بدرستی مخالف جریان خمینی بود، از در مخالفت با کردها نیز درآمد و در یکی از سخنرانیهایش تلاش کرد از مردم کرد دشمن ایران و تمامیت ارضی بسازد، که با تظاهرات گسترده سیاسی در کردستان روبرو شد، همین نکته اینرا بازتاب می‌دهد که نه فقط جریان خمینی بلکه نیروهای دیگر مذهبی و ملی نیز بجای پشتیبانی از حرکت مردم کردستان که می‌توانست تقویت کننده حرکت سیاسی خود آنان باشد، به مخالفان حرکت سیاسی - سکولار و دمکراتیک مردم کرد و سازمانهای سیاسی آن تبدیل شدند و در حقیقت به تضعیف جبهه خود در برابر جریان خمینی کمک رساندن!

پاسخ منفی مردم کرد به رفراندوم جمهوری اسلامی در روزهای دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ اولین پیام رسمی به حاکمان جدید بود که کردستان در مسیر سیاست و ایدئولوژی آنها حرکت نخواهد کرد، در این مقطع شهرهای کردستان

از طریق شورای شهرها که ترکیبی بود از معتمدین محلی و اعضای احزاب و فرهنگیان، اداره میشد و ادارات، پلیس، شهرداری و ژاندارمری با پرسنل کرد به کار خود ادامه می دادند و در ارتباط با مراکز تصمیم گیری در مراکز استانها بودند، اما خبری از ارگانهای بسیج و پاسدار و نیروهای وابسته به خمینی نبود. پادگانها دور از دخالت در امور شهرها به حال خود رها شده بودند و با وضعیتی که در تهران، تبریز و دیگر شهرها که پادگانها توسط مردم تسخیر شدند، روبرو نشدند و همین امر ترس در مردم ایجاد کرده بود. پادگانها در داخل شهرها قرار داشتند و تهدید بلقوه محسوب می شدند، چراکه پادگانها بطور روشن و رسمی در اختیار حکومت مرکزی هم قرار نداشتند. این ترس واقعی بود و اتفاقات بعد نشان از درستی آن داشت.

با سقوط حکومت پهلوی حزب دمکرات کردستان ایران، جمعیت دفاع از زحمتکشان کردستان ایران و محافل سیاسی کرد اعلام موجودیت کردند و در این میان افرادی نظیر احمد مفتی زاده و گروهی بنام مکتب قرآن تنها اقلیتی بود که دیدگاهی اسلامی سنی داشتند که نقش سیاسی جدی در کردستان ایفا نمی کردند. در این مقطع حزب توده در کردستان تشکیلات منطقه ای نداشت و سازمان جوانان دمکرات وابسته به حزب دمکرات کردستان را تشکیل داده بودند به این امید که بتوانند در تشکیلات حزب دمکرات جای گیرند. این تشکیلات بعداً از طرف حزب دمکرات منحل شد و با شروع جنگ در کردستان این حزب اقدام به ساختن تشکیلات مستقل در کردستان نمود با حفظ افراد وابسته به خود در داخل حزب دمکرات که از دیرباز داشت.

احزاب چپ درون جمعیت دفاع از زحمتکشان کردستان ایران (کومله) نظیر وحدت کمونیستی، اتحاد کمونیستها و غیره تا مقطع جنگ در کردستان تحت نام کومله فعالیت می کردند که در سالهای بعد موفق شدند از مجموعه خود و کومله حزب کمونیست ایران را بسازند، که عمده اعضای آن کردها بودند. در این میان سازمان چریکهای فدائی خلق وجود داشت که توانسته بود از همان ابتدا شاخه مستقل خود را در کردستان بوجود آورد، که البته بجز گروه رهبری آن تمام تشکیلات این سازمان را کردها تشکیل می دادند، استثنای در مورد این سازمان این بود که بخشی از کادرهای کرد این سازمان قبل از سال ۱۳۵۷ در ارتباط با این سازمان بودند و باید این مسئله را هم اضافه کرد که جنبش سال ۱۳۴۶ و ۴۷ کردستان را کسانی رهبری کردند که جزو دانشجویان دانشگاههای ایران بخصوص تهران و تبریز بودند که با افراد اولیه سازمان فدائیان ارتباط داشتند و ارتباط نزدیک سعید سلطانی و علیرضا نابدل با برخی از اندیشمندان آنزمان کرد، آنانرا به سرودن اشعاری در رابطه با کردستان کشاند و همه اینها زمینه شکل گیری چریکهای فدائی در کردستان را فراهم کرد که هم در جنگ علیه رژیم شرکت داشت، هم عضو هیئت نمایندگی خلق کرد بود.

اما در ادامه پدیده جدایی و حتا تخاصم میان نیروهای چپ سراسری و جنبش مردم کردستان شدت پیدا کرد، که ابتدا بصورت بارز در سیاستهای حزب توده نمودار گشت، که انشعاب در حزب دمکرات را پیش آورد. گروهی به همراه غنی بلوریان زندانی سرشناس کرد، بر طبق برنامه حزب توده و دخالت مستقیم کمیته مرکزی و شخص نورالدین کیانوری از حزب دمکرات جدا شدند و متعاقب آن انشعاب در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پیش آمد، که مشابه انشعاب در حزب دمکرات بود که حزب توده و رهبری آن بخصوص نورالدین کیانوری و فرخ نگهدار نقش کلیدی در انجام آن ایفا کردند. بدین ترتیب آنچه با جنگ و لشکرکشی از طرف حکومت اسلامی به بار نشست، از طریق این انشعابات و تشکیل حزب کمونیست ایران به ثمر رسید و راه تسلط حکومت اسلامی بر کردستان را هموار کرد، که در ادامه، جنگ میان حزب دمکرات و حزب کمونیست ایران، آخرین تیری بود که بر پیکر انقلاب ناتمام در کردستان شلیک شد و سرآغازی برای افول چپ و شکست سیاسی آنان در سراسر ایران فراهم آورد. شکست سیاسی سازمانهای کرد نیز از همین انشعاب و درگیریها شروع شد و زمینه را برای شکست نظامی فراهم ساخت!

روندی شده یک مسئله را روشن می کند و آن اینکه نیروهای مسلمان پیرو خمینی از همان ابتدا قبل از درگیری در پادگان مهاباد، قبل از درگیری در نقده و قبل از درگیری در سنندج و پاوه، موضع روشنی در مورد کردستان و مردم آن داشتند، آنها به این نتیجه رسیده بودند که برای بازگرداندن کردستان می بایست از نیروی نظامی استفاده کنند، آنها قدم به قدم برنامه توطئه علیه کردستان را پیش بردند و دستگاه تبلیغاتی خود را بکار گرفتند تا مردم کرد را در انظار عمومی جانی، آدم کش، مرتد و غیرمسلمان جلوه دهند و بدنبال فرصتی بودند تا جنگ شیعه و سنی راه بیاندازند، جنگی که مکارم شیرازی از سال ۱۳۵۰ علیه سنی ها و کردها آغاز کرده بود و این حيله به آنان کمک می کرد که کردهای سنی و شیعه را هم در برابر همدیگر قرار دهند.

در نهایت چپ و حاکمان اسلامی در رابطه با کردستان خواسته و ناخواسته در یک جبهه قرار گرفتند و به تشدید گسست میان کردستان و خود پرداختند که امروز به گسست کامل سیاسی فرهنگی و هویتی عمیق انجامیده و آینده مشترکی میان کردستان و سیستم سیاسی و حکومتی ایران را نوید نمی دهد و هیچ سیاست و فرهنگ تفاهم آمیزی در رابطه با کردستان و مردم آن از طرف حکومت و چپ ها دیده نمیشود و بسیاری از نیروهای چپ و بظاهر دمکرات ایرانی، مواضعشان در رابطه با کردستان به حکومت اسلامی نزدیک شده که از همان ابتدا سیاست ستیزجویانه و

مخربی در رابطه با مردم کردستان داشتند. آنان را می توان فهمید، اما سیاست و مواضع نیروهای "چپ و دمکرات" را نمی توان توجیه کرد، مگر اینکه بپذیریم که همه این نیروها در نهایت ناسیونالیستهای بیش نبودند.

این روزها اگر به مواضع احزاب و روشنفکران ایرانی نیم نگاهی انداخته شود، در خواهیم یافت که نیروی سیاسی و حتا نویسنده‌ای را نخواهیم پیدا کرد که نظر مثبت نسبت به اعلام رفراندوم کردهای خارج از مرزهای ایران در جنوب کردستان داشته باشد. اکثر آنان جدایی این قسمت از عراق را سرآغازی برای جدایی در ایران می بینند و در این مورد کاملن در جبهه حاکمان تهران قرار گرفته اند. "انقلاب" ایران و حکومت اسلامی برخاسته از آن، چپ و تفکر دمکراتیک را به افلاس کشاند تا جائیکه امروز نمی توان از وجود نیروی چپ و دمکرات در ایران سخنی به میان آورد.

در آغاز این مقال به رشد جنبش سیاسی، فرهنگی و هنری در کردستان اشاره شد، حرکتی که همه احزاب و سازمانها و افراد غیر حزبی در آن شرکت داشتند، حرکتی که توان بسیج نیروهای مردمی در سطح وسیع را داشت و فضائی کاملن دمکراتیک را ایجاد کرده بود. جلسات سخنرانی و بحث و گفتگو در همه سطوح در جریان بود، بدون اینکه شاهد درگیریهای جسمی میان طرفین بحث ها باشیم. در این مقطع ما شاهد اجرای سمفونی های چون کابوکی، نتاترهای چون "مانگرتن" اعتصاب، جشنواره هائی چون جشنواره خلق ها در شهرهای کردستان و کنگره ادیبان و شعرای کرد در مهاباد بودیم و بسیاری برنامه های دیگر در شهرها و روستاها انجام می شد. حتا ما شاهد نمایش فیلم در روستاها از طرف گروه های سینمای سیار بودیم. در بسیاری از محلات شهرها، کتابخانه برای کودکان و نوجوانان ایجاد شده بود، کتب درسی به زبان کردی تدوین شده بود و زبان کردی تدریس می شد و احزاب و نخبگان کرد در صدد تشکیل دانشگاه بودند و این در شرایطی بود که جمهوری اسلامی ایران دانشگاهها را در سراسر ایران تعطیل کرده بود، انقلاب فرهنگی تیشه به ریشه فرهنگ زده بود، سازها شکسته شده و در سینما و نتاترها تخته شده بود و هرآنچه فرهنگ و هنر و موسیقی نام گرفته بود، نقیب و مبتدل خوانده می شد.

در کردستان انقلاب دیگری در جریان بود که هم هدف و هم راستا با تهران نبود. در این منطقه مسئله ای بنام چادر و پوشش اجباری، سانسور رادیو و تلویزیون و روزنامه ها مطرح نبود، سازها شکسته نمی شد و هنر موسیقی شادی بخش بود و رقص، نتاتر و دیگر هنرها نه تنها مبتدل نبودند بلکه بالنده و پویا بودند. نویسندگان، هنرمندان نه تنها ترور و زندانی نمی شدند، بلکه خود مصدر کار و خلاقیت بودند.

نویسنده این سطور آن سالها در ایران و بعد در خارج گزارشهای مستندی در نشریات در باره کردستان منتشر نمود که در آن جو و فضای نامناسب گم می شد، اینک در زیر تنها به یک نمونه از توطئه های جمهوری اسلامی در رابطه با زمینه سازی برای یورش به کردستان اشاره خواهم داشت.

روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد سال ۱۳۵۸ گروه نتاتر جوان بوکان در شهر سنندج دو روز از اجرای نتاتر اعتصاب به زبان کردی را پشت سر گذاشته بود. روز ۲۷ مرداد بناگاه در شهر چو افتاد که ارتش وارد شهر شده است، مردم از جمله اعضای این گروه سراسیمه به خیابانها ریختند و شروع به تظاهرات نمودند، در ادامه پیشمرگه ها و مردم موفق به خلع سلاح نظامیان شدند و حتا سربازان و افسران خود سلاح های سنگین را بدون درگیری در اختیار مردم گذاشتند، بعد معلوم شد که هیچکدام از سلاح ها مورد استفاده ندارند. متعاقب آن همان شب در خبرها آمد که مردم سنندج به ارتش حمله نموده و آنها را خلع سلاح کرده اند، بدنبال پخش این خبر، اعلامیه خمینی مبنی بر جهاد علیه مردم کرد صادر شد و فاز تازه ای از گسترش خشونت را رقم زد، که نمونه های بسیاری از آن در این تاریخ ثبت شده است.

همان روز ۲۷ مرداد نویسنده این سطور به همراه گروه نتاتر، شهر سنندج را به مقصد سقز ترک کردیم، در طول مسیر ناباورانه شاهد حرکت دهها خودرو نظامی و شخصی بودیم که از مسیر میاندوآب - تکاپ خود را به جاده سقز- سنندج رسانده و بطرف سنندج در حرکت بودند، ما شاهد مردمی بودیم که خود را به ماشین های جیب، لندورر آویزان کرده بودند و این در حالی بود که هنوز خبر خلع سلاح ارتش پخش نشده بود و خمینی هم اعلامیه ای علیه مردم کرد صادر نکرده بود. با پخش این اعلامیه در روزهای بعد، شاهد هجوم پیرو جوان و حتا کودک از نقاط بشدت مذهبی ایران به کردستان بودیم تا در جهاد علیه کفار که همانا کردهای "هم وطن" باشند، شرکت کنند.

آخوندها با استالینگراد خواندن شهرهای کردستان و کافر دانستن و جانی خواندن مردم، موفق به بسیج مردم عامه مذهبی، علیه این انقلاب شدند و در این راه احزابی نظیر حزب توده و اکثریت نیز همراه و هم مسیر آنان شدند، تا آنزمان که خود نیز به زیر تیغ آنان کشیده شدند. در کردستان حرکت سیاسی- فرهنگی و هنری گسترده ای در جریان بود و اسلحه ها آنزمان از طرف کردها به صدا درآمدند، که این دستاوردها مورد تهاجم قرار گرفتند.

تشنج آفرینی در نقاط مختلف کردستان از جمله پادگان مهاباد، قتل عام مردم در قارنا و قلاتان، تشنج و درگیری در نرده، انفجار بمب در مهاباد، تشنج در پاوه، در سنندج، در سقز، آمدن ارتش به داخل شهر سنندج، بسیج مردم به طرف

کردستان و اعدامها که درست در بامداد روز ۲۸ مرداد همزمان با اعلام جهاد خمینی شروع شد، همه حلقه‌های یک زنجیر بهم پیوسته بودند که نشان از توطئه حکومتی علیه مردم کرد را داشت. صادق خلخالی در فاصله ۵ روز در چهار شهر کردستان حکم اعدام ۵۹ نفر را امضاء کرد و به اجرا گذاشت.

در اینجا اسامی افراد اعدام شده توسط خلخالی را می آورم که دوستان منم در میانشان هستند، دوستانی که تنها با فاصله زمانی چند دقیقه از هم، سرنوشت متفاوتی پیدا کردیم.

- عبدالله نوری، هوشنگ عزیزی، محمد محمودی، یداله محمودی، حسین شیبانی، هرمز گرجی بیاتی، مظفر فتاحی، محمد عزتی، محمد عزیزی، آذرنوش مهدویان، اصغر بهبود. بامداد روز 29 مرداد 1358 محوطه زندان دیزل آباد: حاجی افراسیاب، عبداوهاب ملک شاهی، عماد الدین ناصری، عبدالکریم کریمی، محمد نقشبندی، عزیز مراد، مراد ذولفقاری. (دیزل آباد کرمانشاه، ساعت 2 و 40 دقیقه بامداد 28 مرداد 1358)
- حسین مصطفی سلطانی، مین مصطفی سلطانی، احمد پیرخضری (کارمند بیمارستان)، حسین پیرخضری (معلم)، فایق عزیزی (عضو شورای شهر مریوان)، علی داستان، بهمن اخضری (پزشک و فیلم بردار)، جلال نسیمی، احمد قادرزاده. (مریوان، ساعت 18 و 30 دقیقه 3 شهریور ماه 1358)
- احسن ناهید، شهریار ناهید، جمیل یخچالی، ناصر سلیمی، عبدالله فولادی، مظفر نیازمند، سیروس منوچهری، اصغر مبصری، مظفر رحیمی، عیسی پیرولی، عطا زندی. (سندج، روز 5 شهریور 1358 ساعت 5 بعدازظهر)
- احمد سعیدی، قادر بهار، محمد بابا میری، رسول امینی، ناجی خورشیدی، کریم رضایی، انور اردلان، سیف اله فیضی، علی فخرایی، عبدالله بهرامی، سید حسن احمدی، محمد درویش نقره‌ای، کریم شیرینی، ابوبکر حمیدی، احمد مقدم، جلیل جمالزاده، حسن (یوسف) کشتی زاده، محمد غفاری، خاطر خطیبی، ناصر حدادی، امیر تقدیری! (سقر، ساعت 7 بامداد 6 شهریورماه 1358)

سرکوب کردستان از طرف حکومت اسلامی در حقیقت سرکوب همان پتانسیل دمکراتیکی بود که بنیاد آن در سال ۱۹۴۶ در جمهوری کردستان گذاشته شد. خواستهای این مردم پابرجا و در حال گسترش است و از زمان رضا شاه تا به خامنه‌ای فروکش نکرده و نخواهد کرد، اینرا باید فهمید، باید درک کرد!

بیست و هفتم مرداد ۲۰۱۷  
ابراهیم فرشی